

کنیم، اولاً که شرایط حجیت ندارد و ثانیاً اگر بخواهیم توجیه کنیم باید اینطور توجیه کنیم که ما دو جور دعوت داریم؛ یکی دعوت به نفس است و یکی دعوت به کسی است که شایستگی دارد. در اسلام شایستگی صاحب رایه بودن و صاحب پرچم و حکومت و قدرت بودن، برای کسی است که معمول باشد یا قائم مقام معصوم باشد. غیر از این طاغوت است. پس منظور این است که دعوت کند به خودش، نه مثل زید که اگر غالب باشد حق را بدهد به امام صادق ع یا امام باقر ع می‌توانیم اینجور توجیه کنیم. پس روایات که معارض باشد به اقوی و ادل از خودش، بایستی طرحش کرد یا اگر قابل توجیه باشد توجیهش کرد. توجیهش هم همین است که عرض کردیم. این است که با توفیق پروردگار از خبر ششم فارغ شدیم. اما خبر هفتم:

وَعَنْ أَحَدٍ عَنْ عَلِيٍّ بْنِ الْحَكَمِ عَنْ أَبِي ابْوَابِ الْحَرَازِ عَنْ عُمَرَ بْنِ حَنْظَلَةَ عنه یعنی کلینی از محمد بن یحیی، ضمیر عنہ بر می گردد به محمد بن یحیی کلینی عن محمد بن یحیی ابو جعفر عطار قمی عن احمد یعنی احمد بن محمد بن عیسی. عن علی بن الحکم، سند تا اینجا خوب است. این هم از ثقات است. عن ابی ابوب خراز. اسم ابی ابوب، ابراهیم بن عثمان است. از ثقات است. عن عمر بن حنظله «فی وثاقته بحث». در معجم رجال حدیث جلد ۱۳ صفحه ۲۷ وثاقت او را قبول نمی کند. ایشان می گوید: «لم یُتَصَّلَ عَلَى تَوْثِيقِهِ» بر توثیق عمر بن حنظله نصی نداریم. چند دلیل هم ذکر می کند و همه را رد می کند. پس عمر بن حنظله وثاقتش ثابت نیست. حالا چه می خواهد بگوید: «قالَ سَمِعْتُ أَبَا عَبْدِ اللَّهِ عَيْنَهُ حَمْسُ عَلَامَاتٍ قَبْلَ قِيَامِ الْقَائِمِ» ع تا علامت است قبل از قیام مهدی ع: اول «الصیحه»، صحیح آسمان. این خبر ظاهرش درباره علامت های ظهور حضرت است، به بحث ما مربوط نیست تا اینجا. حضرت مهدی ع قبل از ظهورش ع تا علامت قطعی دارند؛ یکی صحیح آسمانی، که در روایات متعدد هم هست که از آسمان شنیده می شود برای ظهور و قیام حضرت مهدی ع. دوم سفیانی، در روایات کثیر سفیانی عبارت از کسی است که در برابر حضرت قائم ع جبهه گیری، موضع گیری و خلاف دارد. یک این چنین قدرت استکباری در برابر او وجود خواهد داشت. سوم حُسْف. یعنی فرو رفتن زمین. بله هست که سفیانی با جیش خودش به زمین فرو می روند. قتل نفس زکیه، که در آن زمان چه کسی است؟! در اخبار مربوط به علام آخر الزمان رمزهای فراوانی است. برای تبیین اینها باید خیلی مطالعه کرد، اخبار را روی هم حساب کرد، تا چیزی انسان به دست بیاورد. چهارم هم قتل نفس زکیه، پنجم یافی که خوب است.

بسم الله الرحمن الرحيم

موضوع: جهاد جلسه چهل و هشتم تاریخ: ۸۷/۹/۳۰
الحمد لله رب العالمين والصلوة والسلام على خاتم الانبياء والمرسلين سيدنا و نبينا أبي القاسم محمد وعلى أهل بيته الطيبين الطاهرين المحسومين سيمما بقيمة الله في الأرضين وللعنة على أعدائهم أجمعين.
بحث ما با توفيق پروردگار متعال در باب سیزدهم از بواب جهاد عدو بود. روایات وجود دارد که عده ای به این روایات تمسک کرده اند و فکر کرده اند که این روایات دلالت دارد بر اینکه قبل از قیام حضرت مهدی ع هر کسی پرچمی بلند کند و قیامی کند در برابر ظلم و استکبار و هر قدر قهقهه که قدرت شیطانی باشد، این قیام محکوم به شکست است و صاحب آن پرچم طاغوت است. اگر این روایات دلالت بر این مطلب داشته باشد معناش این است که باید چند قرن مسلمان ها در برابر قدرت های شیطانی و قدرت های ظلم و استکبار ساکت بشنیتد و تماشگر این جنایت ها باشدند، به قصد اینکه حضرت مهدی ع خودشان می آیند و اصلاح می کنند. خوب این واقعاً خیلی مطلب عجیب است. صاحب وسائل هم باب را به این صورت مطرح کرده: باب اینکه قیام به سيف قبل از قیام حضرت مهدی ع چیست؟ به این صورت مطرح کرده. اگر کسی به این باب نگاه کند این طور فکر می کند که قبل از قیام حضرت مهدی ع هر قیامی محکوم به بطلان است و صاحبین طاغوت است.

ما ناچاریم در بحث جهاد خودمان روایات را یک یک حساب کنیم که آیا این دلالت دارد یا ندارد. در میان اینها قوی ترینش همان خبر ششم بود که خواندیم «كُلُّ رَأْيٍ ثُرْقَعٍ قَبْلَ قِيَامِ الْقَائِمِ فَصَاحِبُهَا طَاغُوتٌ» این را ما جواب دادیم. و دو سه روز درباره این از جهانی بحث کردیم. آخرش هم گفتیم: در مقدمه صحیفه سجادیه هم مثل این خبر هست. خود صحیفه مستغنى از سند است. اما یک مقدمه ای برایش تنظیم شده است که در آن مقدمه شبیه همین عبارت وجود دارد. و گفتیم: آن مقدمه سندش صحیح نیست. ما درباره اخبار که بحث می کنیم عده برای ما در اول سند است. گفتیم: در سند مقدمه صحیفه سجادیه دو نفر هستند؛ که یکی شبیانی و دیگری متوكل بن عمری که هر دو ضعیف بودند. حالا این مقدمه را چه کسی درست کرده؟! مسلمان جباران و ظالمان که همیشه می خواهند مسلمان ها در برابر حرکت های آنها آرام باشند در درست کردن این مقدمه دست داشته اند.

ولی این حرفها منافات پیدا می کرد با آیات و ادله جهاد و آیات و ادله امر به معروف و نهى از منکر و گفتیم: اگر هم بخواهیم توجیه

ندارد بر اینکه می‌گوید: قبل از قیام حضرت مهدی ع هر کسی قیام کند، قیامش چنین و چنان است. «قضیةٌ فی واقعةٍ قضیهٌ شخصیه است در یک واقعهٔ خاصی است. دلیل کلی نخواهد بود. این هم خبر هفتم. حالا خبر هشتم.

«وَعَنْ حَمِيدِ بْنِ زَيَادٍ عَنْ عَبْيَدِ اللَّهِ بْنِ أَحْمَدَ الدَّهْقَانِ عَنْ عَلَىٰ بْنِ الْحَسَنِ الطَّاطَرِيِّ عَنْ مُحَمَّدٍ بْنِ زَيَادٍ عَنْ أَبَانٍ عَنْ صَبَّاحِ بْنِ سَيَاْبَةِ عَنْ الْمُعَلَّى بْنِ حَنْيَسٍ» در سند این حدیث جداً چند مجھول وجود دارد. اول اینکه این خبر را کلینی از استادش حمید بن زیاد نقل می‌کند. مجھی است در تدقیق المقال از کتاب رجال، که بسیار کتاب خوبی است مخصوصاً برای ضبطها. بحث است که این حمید است یا حمید است. ایشان می‌گوید برخی گفته‌اند حمید و برخی حمید ولی خوش حمید را قبول می‌کند. یکی از استادی کلینی این شخص است. که اهل نینوا است. در این مجھی نیست. اما «عَبْيَدُ اللَّهِ بْنُ أَحْمَدَ دَهْقَانٍ» مجھول است و «عَلَىٰ بْنُ حَسِينِ طَاطَرِيِّ» مجھول الحال است. «مُحَمَّدُ بْنُ زَيَادٍ» مجھول الحال است. این «ابان» کیست؟ معلوم نیست. «صَبَّاحُ بْنُ سَيَاْبَةِ» مجھول الحال است. سند جداً ضعیف است. اما «الْمُعَلَّى بْنِ حَنْيَسٍ» ما او را خوب می‌دانیم. آیت الله العظمی آقای خوئی در معجم رجال حدیث المعلی بن حنیس را خیلی توثیق کرده. المعلی همان شخصی است که شهید شد. امام صادق ع مسافرت کرده بودند. این معلی مدیریت مخارج امام صادق ع را داشت. خیلی وسیع بود، زیرا با امام صادق ع شیعیانی بودند که هسکاری می‌کردند که باید امام به آنها پول می‌رسانند. حقوق و مواجبشان را برسانند. امام صادق ع مسافرت کرده بودند. داود بن علی از طرف منصور در مدینه حاکم بود. معلی را گرفت و دستگیر کرد. گفت: باید بگویی چه کسانی با امام صادق ع مربوطند؟ معلی نگفت. حاکم شهر اصرار کرد. معلی گفت: مرا بپرید پیش مردم. او را برند جایی که مردم حضور داشتند. پیش مردم گفت: این داود اصرار دارد که من طرفداران و اصحاب امام صادق ع را معرف کنم. ولی بدانید اگر نام های اینها زیر بای من باشد، پای خود را از زمین بر غمی دارم و آنها را معرف غمی کنم. و در همانجا داود بن علی معلی را کشت. معلی در همین راه ه شهادت رسید. امام صادق ع وقتی از مسافرت برگشتند، خیلی ناراحت شدند. بالاخره امام صادق ع نفرین کردن و داود بن علی مرد. معلی در سند خوب است. اما آن چند نفر ضعیف بودند. حالا خبر چیست؟ «قَالَ ذَهَبَتُ بِكِتَابٍ عَبْدِ السَّلَامِ بْنِ تَعْيِمٍ وَسَدِيرٍ» - ذهبت به، باء تعلیه است یعنی - برده نامه عبد السلام و سدیر را. چند نفر بودند. نامه ها را معلی برده پیش امام صادق ع. عبد الله و سدیر

اخبار ما در این مورد تمجید شده. اما سفیانی نه. تا اینجا که به بحث ما مربوط نیست و ذکر علائم ظهور است. بعد عمر بن حنظله سوال می‌کند «إِنْ خَرَجَ أَحَدٌ مِنْ أَهْلِ بَيْتِكَ قَبْلَ هَذِهِ الْعَلَامَاتِ أَتَخْرُجُ مَعَهُ قَالَ لَا» اگر قبیل از این علامات که قبل از ظهور حضرت مهدی ع است، کسی از اهل بیت تو خروج کند، ما هم با او همگام باشیم؟ «قال لَا»، آن شخصی هم که به این خبر فکر کرده است که دلالت دارد، به واسطه همین زید است که اینجا ذکر کرده است. زیدی که خبرش را خواندیم. فرمودند نه خیر. خوب در اینجا مخاطب امام صادق ع است. عرض کردیم تاریخاً امام صادق ع در یک زمان خراسان خیلی مهم بوده، خراسان توانست دولت بقی امیه را سرنگون کند و دولت بقی عباس را به وجود بیاورد. در آن زمان شعرای پارسی هم درباره خراسان شعر می‌گفته اند: یک شعری است که: (آن خراسان کو که گر طفلش گرسنیه شب خواب خوش بر دیده عباسیان گشتن خراب). آن خراسان کجاست که اگر بجهه ای نیمه شب گریه می‌کرد، خواب خوش را از دیده بقی عباس سلب می‌کرد... خوب خلاصه آنها در خراسان قیام کردنده به آنها می‌گفتند مسوده. در بعضی روایات هست آنها پرچم سیاه داشتند، لباس سیاه داشتند؛ این رمز لشکر خراسان بود. امام صادق ع با اینها هم عصر بودند. دست هایی کار می‌کرد که موج سواری کند از این تنفس مردم و حرکت مردم علیه بقی امیه، [سوء استفاده کند]. یعنی حکومت را به طرف خودش جلب کند. که بقی عباس همین کار را کردند. در مقابل هم بقی الحسن بودند، بقی الحسن می‌خواستند حکومت را خودشان قبضه کنند. امام صادق ع می‌دانستند که دخالت در این جریان برای ایشان صلاح نیست. چون اگر بخواهند دخالت بکنند، باعث می‌شود که بک حرکتی به وجود بیاید. ولی امام صادق ع می‌خواستند که آن جنبه فرهنگی اسلام را تأمین کنند. مذاهب باطل زیادی به وجود آمده بود و ایشان می‌خواستند که مذهب جعفری را تنظیم و ترسیم کنند. حالا این بود که به حضرت می‌گفتند: چرا شما حرکت غمی کنید؟ و ایشان را ملامت می‌کردند. و می‌گفتند: حالا که زمینه فراهم شده شما حرکت کنید و جریان را به طرف اهل بیت برگردانید. امام صادق ع هم چون می‌دانستند این نتیجه به دست نخواهد آمد، دست به قیام نزدند. لذا این شخص سوال می‌کند که اگر کسی از شما «إِنْ خَرَجَ أَحَدٌ مِنْ أَهْلِ بَيْتِكَ قَبْلَ هَذِهِ الْعَلَامَاتِ أَتَخْرُجُ مَعَهُ قَالَ لَا» خروج کرد ما با او هماهنگ باشیم؟ حضرت فرمودند نه خیر. چون در آن زمان در برابر بقی الحسن و بقی عباس و ... حضرت سکوت را لازم می‌دانستند. این هم دلالت

زیاد و علوبیون را کشت. این هم خبر هشتم بود که «قضیة فی واقعه خاصة» دلالت بر آنچه خصم می گوید ندارد.

حالا خبر نهم. تا اینجا نقل از کلینی بود، اینجا شروع می شود به نقل از صدوق «مُحَمَّدٌ بْنُ عَلَىٰ بْنُ الْحُسَيْنِ» بن موسی بن بابویه که همان شیخ صدوق است. «إِسْنَادِهِ عَنْ حَمَّادِ بْنِ عَمْرٍو وَأَنَسِ بْنِ مُحَمَّدٍ» صدوق مثل کلینی نیست، کلینی وقتی نقل می کند از خودش تا معصوم را نوعاً یک به یک ذکر می کند. این طرز روایت کلینی است. ما سه تا محدث بزرگ که داریم، هر کدامشان یک سبک خاص دارند. کلینی از اول کافی تا آخر کافی سعی می کند که از خودش تا معصوم را یک به یک ذکر کرده باشد. ولو تکرار شود، البته معلقات هم در کاف زیاد است.

یعنی خبر را قبلًا ذکر کرده خبر بعدی از نصف سند است، قبلی ها اینجا منظور است. به اینها می گویند معلقات کاف. آیت الله العظمی بروجردی اعلی الله مقامه یک وقت می فرمودند: فهمیدن معلقات کاف هم خودش مهارت می خواهد... دوم شیخ طوسی که در تهذیب و استبصار خبر را از کتب گرفته، میان خودش و صاحب کتاب وسائلی وجود دارد. آن وسائل در آخر کتاب نوشته شده. با ملاحظه به آنها معلوم می شود که خبر ضعیف است یا صحیح است. این هم رسم شیخ طوسی. اما سومی که صدوق است آخرين راوى را ذکر می کند. خودش را می گوید. دیگر آن وسائل آن آخرين راوى که از امام نقل می کند را می گوید. دیگر آن وسائل همه را می اندازد. برای فهمیدن اینکه آن وسائل کدامند در آخر «من لا یحضر» نوشته است. به عنوان مثال «ما رویتُ عن زراره» واسطه بین من و زراره فلان است و فلان. شیخ صدوق «إِسْنَادِهِ عَنْ حَمَّادِ بْنِ عَمْرٍو وَأَنَسِ بْنِ مُحَمَّدٍ»، از این دو نفر. قبلًا عرض کردم برای فهمیدن وسائلی که شیخ صدوق دارد به آخرين راوى، باید مراجعه کنید به جلد دوم جامع الرواية. در آخر این دو تا را ذکر کرده. هم اسانید شیخ طوسی را دارد و هم اسانید فقیه را دارد. در آنجا نوشته که اسناد صدوق به این دو نفر ضعیف است و سند ضعیف است. جامع الرواية، جلد دوم صفحه ۵۳۳. «اسناد فقیه الی حماد بن عمر و انس بن محمد فی وصیة النبی -که الان می خوانیم- فیه مجاهیل». افراد بسیاری هستند که مجهولند. این همان وصیت نبی است که می خوانیم «فی وصیة النبی ص لعلی ع قال یا علی إِن إِرَالَةِ الْجِبَالِ الرَّوَاسِیِّ أَهْوَنُ مِنْ إِرَالَةِ مُلْكٍ لَمْ تَتَقْضِ أَيَامَهُ» پیغمبر صلوات الله علیه و آله و حضرت علی وصیت کردند: ازاله کوه ثابت، رواسی جمع راسیه است یعنی ثابت و استوار از جا کنند کوه ثابت و استوار راحت تر است از اینکه یک سلطنتی که ایامی را خداوند برای آن معین کرده بخواهیم قبل از آن

کسانی بودند که خیلی داغ بودند ولی عاقبت امر رانی دانستند. آنها اصرار داشتند که امام صادق ع قیام کنند و با این جریانی که به وجود آمده بلکه بتواند حکومت را به دست بگیرد. «وَكُثُبَ غَيْرٌ وَاحِدٌ إِلَيْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ» خیلی اشخاص نامه نوشتند به امام صادق ع. نامه ها را معلى برد به نزد امام صادق ع «حِينَ ظَهَرَ الْمُسَوَّدَهُ» هنگامی که خراسانی ها با پرجم سیاه حرکت کردند «قَبْلَ أَنْ يَظْهُرَ وَلْدُ الْعَبَّاسِ» پیش از اینکه فرزندان عباس امر را قبضه کنند و ظاهر شوند. در نامه ها این طور نوشته بودند «بِاَنَا قَدَرْتَنَا» ما این طور تقدیر کردیم «أَنْ يَسْوُلَ هَذَا الْأَمْرَ إِلَيْكَ» تا این کار به شما برگردد. «فَقَاتَ سَرَّيِ» «فَضَرَبَ بِالْكُثُبِ الْأَرْضَ» امام صادق ع آن نامه ها را زندن به زمین «قَالَ أَفَ أَفَ مَا اَنَا لِهُؤُلَاءِ بِيَمَّامَ» من امام اینها نیستم. چون ابومسلم و ابوسلمه خلال که قبلًا گفتیم، مردم را به بنی الحسن دعوت می کردند. بنی الحسن هم رئیس آنها عبد الله است و پدر مهدی و ابراهیم و یحیی و ادريس که قبلًا خواندیم. اینها هم پسران عبد الله هستند. عبدالله هم پسر حسن متوفی است. عبدالله برای خودش ادعایی داشت و امام صادق ع را قبول نداشت. می گفت: تو صحفی هستی و سواد من از تو بیشتر است. تو این همه مطالعه می کنی ولی من همه چیز را بدلم و احتیاجی هم به مطالعه تو ندارم. عبدالله یک این چنین آدمی بود. پسرانش هم مردم را به خودشان دعوت می کردند نه به امام صادق ع. برای همین است که امام صادق ع فرمودند: من امام اینها نیستم، اینها مردم را به کس دیگری دعوت می کنند. به همین دلیل کتب را به زمین زندن و گفتند: «أَفَ أَفَ مَا اَنَا لِهُؤُلَاءِ بِيَمَّامَ أَمَا يَعْلَمُونَ أَهُدُ إِنَّمَا يُقْتَلُ السُّفِيَّانِ» در اینجا سفیانی رمز است. اینها باید بدانند سفیانی کشته می شود. شاید نظر این باشد که ابومسلم خراسانی را منصور کشت و خلافت را برای خودش قبضه کرد و تثبیت کرد. همان طور که قبلًا گفتیم. خلاصه حدیث بر ما نحن فيه دلالتی ندارد. این حدیث «قضیة فی واقعه خاصة». بله سفیانی کشته خواهد شد. حالا آیا حضرت مهدی ع قیام می کنند و سفیانی را می کشند؟ این ارتباط پیدا نمی کند. به خاطر اینکه به بحث ارتباط پیدا کند، سفیانی می تواند کنایه باشد از اینکه در این جریان سفیانی کشته می شود. منظور همان رئیس خراسانی ها که ابومسلم است کشته خواهد شد و دیگران بُل خواهند گرفت [از موقعیت به وجود آمده سوء استفاده می کنند]. چه کسانی بُل خواهند گرفت؟ عبدالله سفاح برادر منصور که مدت کوتاهی خلافت کرد و مرد. عبدالله آدم بدی نبود با اهل بیت هم خوب بود ولی منصور که سر کار آمد ۲۰ سال خلافت کرد با شقاویت بسیار

رهبری به آن صورت بود نه مردمی این جور بودند. اما رهبری به آن ترتیب پیدا شد و مردم هم به این ترتیب و این انقلاب به وجود آمد. این جبر نیست. [انَّ اللَّهَ لَا يَغِيْرُ مَا بِقَوْمٍ حَتَّى يَغِيْرُوْ مَا بِأَنفُسِهِمْ].

خوب این حدیث می گوید: «ازالت جبال رواسی اهون من ازالة ملک لم ینقض ایامه» حضرت امیر المؤمنین علیه السلام می فرمایند: «انَّ اخْوَفَ الْقَنْ عَلَيْكُمْ فَتْهَةً بْنِ أَمِيرِهِ» خیلی مردم را می ترساندند اما مردم گوش نکرده و قیام نکردند. امام حسن را هم حمایت نکردند و آنگونه شد. بنابراین این جبر نیست، زیرا به اعمال اختیاری انسان ارتباط پیدا می کند.

این حدیث نیز بر ما نحن فيه دلالت ندارد. به خاطر اینکه می گوید: حکومتی که پایه های محکمی دارد مبارزه کردن با آن مقدمات دارد. اگر آن مقدمات را ندارید «لم ینقض ایامه». ایام هم تابع اعمال شماست. [انَّ اللَّهَ لَا يَغِيْرُ مَا بِقَوْمٍ حَتَّى يَغِيْرُوْ مَا بِأَنفُسِهِمْ]. [ذلک بِإِنَّ اللَّهَ لَمْ يَكُنْ مُغِيْرًا نَعْمَةً اَنْعَمَهَا عَلَى قَوْمٍ حَتَّى يَغِيْرُوْ مَا بِأَنفُسِهِمْ] خداوند نعمتی را که به مردم داده هیچ گاه سلب نمی کند. ولی مردم خودشان کفران نعمت می کنند و این باعث سلب نعمت می شود. می فرماید: [الْيَوْمَ اكْمَلَ اللَّهُ دِينَكُمْ وَ اقْتَمَتْ عَلَيْكُمْ نَعْمَةً] و نیز [الْيَوْمَ يَئِسُّ الظَّيْنَ كَفَرُوا مِنْ دِينِكُمْ فَلَا تَخْشُوهُمْ وَ اخْشُوْهُمْ] امیر المؤمنین علیه السلام را برای خلافت معین کردیم و دیگر دشنان از دست اندازی و نفوذ مایوس شدند با آمدن على علیه السلام ولی بدانید دیگر باید از من بترسید. اگر کفران این نعمت کنید و زیر این پرچم جمع نشوید باعث این گرفتاری ها می شود. اینها جبر نیست، فهمیدن اینها خیلی لازم است. این از سنتهای الهی است. سنت الهی بر این است که اگر مردمی با شرایطی جمع شدند و پذیرفتند [پیروز می شوند]. اگر همان مردم کفران نعمت کردند، گرفتار خواهند شد. بنابراین این حدیث هم دلالت ندارد بر ما نحن فيه. سند این خبر هم ضعیف بود.

خبر دهم. «وَ فِي الْعَلَلِ عَنْ مُحَمَّدٍ بْنِ عَلَيٍّ مَاجِلُوْيَهُ عَنْ عَلَيٍّ بْنِ إِبْرَاهِيمَ عَنْ أَبِيهِ عَنْ يَحْيَيَهُ بْنِ عُمَرَ الْهَذَانِي». منظور از علل الشرابی مرحوم صدوقد است. سند در وسط دو قسم است. یعنی دو سند می باشد. تا اینجا یک نصف سند و دیگر در علل از «وَ مُحَمَّدٍ بْنِ إِسْمَاعِيلَ بْنِ بَرْزَعَ جَمِيعًا عَنْ يُوسَفَ بْنِ عَبْدِ الرَّحْمَنِ عَنِ الْعِيسَى بْنِ الْقَاسِمِ» سند صحیح است. عیص بن قاسم همان است که در خبر اول خواندیم. این حدیث تقریباً همان حدیث اول است که تکرار شده. «قَالَ سَمِعْتُ أَبَا عَبْدِ اللَّهِ عَيْنَهُ يَقُولُ أَتَقُولُ أَتَقُولُ اللَّهُ» ابو مسلم خراسانی و لشکر فراوان آمده است. بخی الحسن می خواهند برای خودشان خلافت را قبضه کنند

ایام آن حکومت را به هم بزنیم. این کار شدند نیست. اما در مقدمه صحیفه سجادیه بود که پیغمبر صلوات الله عليه و آله در خواب دیدند که چند تا میمون از منبر بالا می روند. پیغمبر صلوات الله عليه و آله منبره می جهند و بالا و پایین می روند. پیغمبر صلوات الله عليه و آله خیلی ناراحت شدند بعداً فرمودند: اینها بني امیه هستند. و مقدر شده که هزار ماه اینها حکومت کنند. [إِنَّ أَنْزِلَاهُ فِي لَيْلَةِ الْقَدْرِ لِيَلَهُ الْقَدْرَ خَيْرٌ مِنْ أَلْفِ شَهْرٍ] لیله قدر از الف شهر بهتر است. اشاره به همین است. یعنی لیله القدر بیشتر از هزار ماه و هزار سال که چون هر سال که ۱ ماه رمضان پیشتر ندارد در آن شب قدر نباشد. شب قدر اینقدر فضیلت دارد. ما به این کار نداریم. خلاصه مقدر شده بود که بني امیه اینقدر حکومت کنند. هر حکومتی که در لوح محفوظ یا لوح حمو و اثبات که مدت آن معین شده، کسی بخواهد آن حکومت را از جا تکان دهد، تکان دادن کوه آسان تر است از آن.

حضرت امیر المؤمنین علیه السلام در آخر عمرشان مردم را به جهاد دعوت می کردند ولی مردم کوتاهی می کردند. «أَفَ لَكُمْ لَقَدْ سَيِّئَتْ عِنَّتَابَكُمْ» من خسته شدم «لَقَدْ مَلَأْتُمْ قَلْبِيْ قَيْحَاً وَ شَحَّتْمُ صَدْرِيْ غَيْطاً» دل ما پر از خون کردید. پیاوید همت کنید. این معاویه و این جسم مرکوس و ضعیف را از میان بردارید. ولی مردم کوتاهی می کردند. بعد از جریان حکمین، مردم خیلی کوتاهی کردند. در جای جای نهج البلاغه این ناراحتی وجود دارد؛ تا اینکه در یک جا حضرت می گویند: حالا که با من همکاری نکردید، «لَيْسَ لَكُلَّ عَلَيْكُمْ غُلَامٌ تَقِيفٌ الذِيَالُ الْمِيَالُ» حاجاج بن یوسف بني امیه، بر شما مسلط خواهد شد. «يَا أَكُلُّ حَضْرَتَكُمْ وَ يُذِيْبُ شَحْمَتَكُمْ» پیه های بدن شما را آب می کند. این مجازات آن ملتی است که رهبری دعوت کند آنها را به قیام، ولی سکوت کنند و او را تنها بگذارند. بعد از جریان حکمین در نهج البلاغه هست که حضرت امیر المؤمنین علیه السلام یک روز در دل کردند و یاد کردند از عمار و غیره که شهید شده بودند و گفتند: باید جهاد کنید، مردم سکوت کردند. فرمودند: «أَخْرَسُونَ اتْهَمْ؟» فرمودند: شاهان لال هستند که حرف نمی زنند؟! وقتی کسی مثل امیر المؤمنین دعوت می کند، باید حرف بزنید، لبیک بگویید و اجابت کنید و حرکت کنید. بعد یکی از آنها گفت: یا علی تو برو ما هم می آییم. حضرت فرمودند: این چه حرفی است که تو می زنی؟ من باید در مرکز باشم که نیرو فراهم کنم و بعد خودم به شما ملحق شوم. خلاصه این نتیجه عمل مردم است. هر ملتی که به دعوت رهبر و مجاهد، جواب مثبت ندهد و لبیک نگوید بالاخره باید در زیر سلطه استبداد و استکبار باشند. قبل ایران هم همین جور بود. چرا که قبل این انقلاب نبود. چون نه

و بنی عباس هم برای خودشان سینه می‌زنند و به امام صادق ع هم می‌گویند: شما هم بباید قاطی این جمعیت شوید و خلافت را در دست بگیرید. امام صادق ع هم صلاح غی دانند. به اصحاب می‌فرمایند: «اتَّقُوا اللَّهَ وَ ائْتُرُوا لِأَنفُسِكُمْ» به فکر خودتان باشید. «فَإِنَّ أَحَقَّ مَنْ تَظَرَّ
لَهَا أَنْثُمْ» بهترین کسی که باید به فکر خودش باشد شما خودتان هستید. موقعیت خودتان را و موضع گیری خودتان را حفظ کنید. «أَوْ كَانَ
لِأَحَدِكُمْ نَفْسَانِ» اگر شما دو روح داشتید، «فَقَدْمَ إِحْدًا هُمَا وَ جَرَبَ بِهَا
اسْتَقْبَلَ التَّوْبَةَ بِالْأُخْرَى كَانَ» به یکی تجربه می‌کردید بعد از آن به دیگری به تجربه خود عمل می‌کردید، خوب می‌شد. اما یک روح بیشتر ندارید. اینجا می‌روید خودتان را نفله می‌کنید و چیزی به دستان غی آید. اگر اینگونه بود که دو نفس داشتید اشکال نداشت. «وَ لَكِنَّهَا نَفْسٌ
وَاحِدَةٌ إِذَا ذَهَبَتْ فَقَدْ وَ اللَّهِ ذَهَبَتِ التَّوْبَةُ» اما شما یک نفس بیشتر ندارید.
اگر اشتباه کردید و آن یک نفس خود را از بین بردید و به حرف ما عمل نکردید، دیگر توبه هم غی توانید بکنید؛ زیرا کشته شده اید و از بین رفته اید. «إِنْ أَنَّكُمْ مِنَّا أَتَ لِيَدُغُوكُمْ إِلَيِ الرَّحْنَّا مِنَّا». بله اگر یک نفر از طرف ما آمد و گفت ما شما را دعوت می‌کنیم به رضای از اهل بیت، این اشکال ندارد. مثل زید بن علی بن حسین قیام کرد و مردم را دعوت کرد به رضای من آل محمد صلوات الله علیه و آله. خیلی خوب بود و هر کس رفت به سعادت رسید و لو اینکه موفق نشد و به شهادت رسید. اما کار کار خوبی بود. اما الان اینگونه نیست. این عبدالله و فرزندانش مردم را به خودشان دعوت می‌کنند. «فَتَحْنُنُ تُشَهِّدُكُمْ أَنَّا لَا تَرْضَيْ» ما راضی نیستیم که خودتان را قاطی کنید به بنی عباس و لشکر ابومسلم خراسانی و بنی الحسن. علتش این است «إِنَّهُ لَا يُطِيعُنَا الْيَوْمَ وَ هُوَ وَحْدَهُ» امروز سرکرده این سپاه عبدالله بن حسن مثنی است. پدر محمد و ابراهیم. که محمد در مدیته قیام کرد و به او نفس زکیه و مهدی می‌گفتند و کشته شد و ابراهیم در بصره. الان که تنهایت به حرف من گوش غی دهد. فردا اگر قدرت پیدا کند به طریق اولی گوش خواهد کرد و امام معصوم را کنار خواهد گذاشت. «وَ كَيْفَ يُطِينَا إِذَا ارْتَفَعَتِ الرَّأْيَاتُ وَ الْأَعْلَامُ» وفق که پرچم ها و علم ها بالا رود مسلماً حرف مرا قبول خواهد کرد. پس تابع امام وقت خودتان باشید. امام فعلان قیام شما را صلاح غی داند. پس این روایت «قضیةٌ فِي واقعَةٍ خاصَّةٍ» و از آن مطلب کلی استفاده غی شود. بقیه ان شاء الله فردا.